

این قصه مربوط می شود به تنبل خانه شاه عباس؛ نقل است که شاه عباس در یکی از سیر و سفر هایش که ردای درویشی به تن می کرد و سری به شهر و مردم می زد دید دومرد چاق و فربه گوشه خیابان افتاده اند و هیچ حرکتی نمی کنند مردم به آنها آب و غذای می رسانند و آنها بای حالی غذا را فرو می دادند.

شاه عباس پرسیده بود: «حکایت این دو مرد چیست؟»

پاسخ داده بودند که این دو مرد، تنبل ترین مردم شهرند و از تنبلی شهره! آنها روز و شب در یک گوشه می نشینند یا می خسبند تا کسی لقمه نانی یا جرعه ای آب در دهانشان بگذارد؛ حتی اگر آفتاب تموز مغز آنها را متلاشی کند هم همت آن را ندارند که هیکلشان را به سوی سایه سار حرکت دهند!

با خمودگی و بی حالی می گویند: «سایه؛ سایه خودش میابه!» شاه عباس خنده اش گرفت و وقتی به قصر رفت دستور داد تا بنایی در قصر بسازند و آن دو تنبل مشهور را در قسمتی از قصر نگهداری کنند و از آن روز این بنا به تنبل خانه شاه عباسی معروف شد! اما قصه به همین جا ختم نشد و تعداد زیادی از مردم به طمع این خوان گسترده بی رنج خود را به تنبلی زدند و شهر را ترک کردند و در گوشه تنبل خانه جایی گزیدند و ماندند!

دیری نگذشت که تعداد زیادی از مردم به این نقطه از قصر پناهنده شدند، یورش سیل آسای مردم به تنبل خانه، شاه عباس را نگران کرد و به یکی از زیردستان دستور داد که تنبل خانه را تعطیل کند. اما این کار امکان نداشت چون با تعطیل شدن تنبل خانه اتفاق جدیدی نمی افتاد، تنبل ها حاضر نبودند آن مکان امن را ترک کنند. القصه شاه عباس چند روزی فکر کرد و آخر به این نتیجه رسید که تنبل خانه را به آتش کشیدند و همه آنهایی که خود را به تنبلی

زده بودند از محل گریختند.

تنها همان دو تنبل فربه باقی ماندند که نای فرار از آتش را نداشتند. می گویند اولی فریاد می زد: «منو نجات بدید دارم می سوزم!»

دومین تنبل که از اولی وضعیت بدتر بود بای حالی گفت: «منم بگو! منم بگو!»



ساخت ورزشگاه‌های مناسب

تبلیغ مستقیم و غیر مستقیم

به ورزش کردن تقویت مسابقات

و ایجاد رقابت‌های سازنده جذاب

می تواند روحیه بیهودگی

و خمودگی را از بین ببرد...

متأسفانه هستند در اطراف ما افرادی که تنبلی آنها از تنبلی دو مرد معروف قصه تنبل خانه شاه عباس هم بدتر است افرادی که در نقطه‌ای ایستاده‌اند و بای حوصلگی و بی انگیزگی می گویند دیگر درست نمی شود..

به قول یکی از دوستان روزنامه نگار ما همگی به تنبلی تاریخی دچار هستیم. تنبلی که ما را از فعالیت، تحصیل، کار و بهبود



قصه تنبل خانه شاه عباسی و ...

وضعیت فعلی دور نگه می دارد.

خانه‌های ایرانی

پدران میان سال به جد در دو شیفت کار می کنند؛ مادران میانسال به شدت در خانه مشغول تیمار فرزندانشان هستند که گروه سنی آنها به سی و چند سال می رسد. فرزندانی که عادت ندارند مثل پدر چند شیفت کار کنند یا کاری پیدا نمی کنند و تجربه عملی کاری را در این سن و سال ندارند. آنها تحصیلکرده‌اند و مدرک خود را معمولاً پشت یک قاب عکس یا کشتوی لباس ها نگهداری می کنند. وقتی پدر وارد خانه شد همگی با هم غذا می خورند مسؤول خرید روزانه و ایستادن در صف نان و مایحتاج اولیه در خانه مادر است. مسؤول شستن ظرف و ظروف نهار و شام مادر است و پدر هم باید آخر شب کیسه زباله در دست از پلکان آپارتمان پایین بیاید و آن را در جعبه زباله بگذارد چون فرزندان حاضر به تحمل بوی بد زیاله هایی نیستند که در روز مازاد خوراک صبحانه و شام و نهار آنها را تشکیل داده است. شکل و شمایل یک نوع فرزند سالاری عجیب و غریب و ناعادلانه!

داخل پراتنز (ما این قصه را به همه جوانان ایرانی نسبت نمی دهیم جوانان پر شور و استعداد و فعال ما زبازرد هستند این قصه‌ای که شروع کرده ایم معطوف است به تنبل ها... جوانان زرنگ این قصه را به دل نگیرند).

خواب قیلوله جوانی

جالب این جاست که چندسال پیش گزارشی از سوی سازمان ملی جوانان تهیه شده بود در مورد چگونگی گذراندن اوقات فراغت؛ آمار عجیبی در آن به چشم می خورد که بخش عمده جوانان کشور اوقات فراغت را در خواب، به سر می برند. البته مایه تأسف و تأثر است که جوان با پتانسیل بسیار بالا به

خاطر نداشتن شرایط مناسب برای ورزش فعالیت و کار مجبور باشد اوقات فراغتش را در خواب قیلوله به سر برد.

غیر از خواب قیلوله تماشای تلویزیون مثلاً در بعضی از شهر ها مثل ورامین بالاترین آمار گذراندن اوقات فراغت را تشکیل می دهد. در شهر های بزرگتر جوانان بیشتر وقت خود را به پیاده روی سپری می کنند پاتوق های اصلی، پارک ها و خیابان ها و پاساژ های معروف شهر است.

تصویر آنها را می بینید که پشت ویتترین مغازه ها اجناسی خارجی را نشان می دهند و آمال و آرزوهای آنها همیشه ریشه دار است آنها از دیدن اتومبیل های مدرن شیک که از کشور های غربی خریداری شده است لذت می برند ؛ آرزو های ناممکنی در سر

این روحیه که آقا ول کن مگر درست می شود باعث بسیاری از خمودگی ها است مثل اینکه مردم ما عادت کرده اند با کلمات تمام کار ها را انجام دهند پای عمل که می رسد همه جا می زنند!

می پروارند. شاید خواب و رویای فرار از این سوی مرز به آن سوی مرز ها را نیز بیش از پیش تقویت کند.

موقع نوشتن این یادداشت ها از رادیو صدای یکی از مربیان تیم فوتبال را می شنوم که می گوید: «هم نیست کدام مربی خارجی را برای تیم فوتبال بیاوریم مهم این است که زمین فوتبال آبرومندی داشته باشیم تا بازیکنان در هوای بارانی تازانو در باتلاق فرو نروند

همه می گویند... آقا ول کن مگر درست می شود!»

بعضی از کارشناسان سیاسی معتقدند این در واقع ریشه در استبداد تاریخی و قدیمی ما دارد.

نسل امروز و نسل دیروز

دکتر ضرابی روانشناس در این باره می گوید: «جوانان نسل امروز بسیار وابسته به خانواده هستند نسل گذشته آنها به شدت سختی کشیده اند و اهل کار بوده اند آنها با تجربه های سخت زندگی را سپری کرده و حالا سعی می کنند این تجربه تلخ را از فرزندانشان دور نگه دارند و هر آنچه که فرزندان می خواهند را برای آنها مهیا کنند بنابراین نتیجه این شد که نسل جدید نسلی سختی نکشیده و وابسته است.»

وی می گوید: «مجت بی رویه به فرزندان خطای بزرگ والدین است فرزندان که حتی نمی توانند در یک شهر دیگر زندگی کنند، آنها تمام سال های جوانی را کنار خانواده باقی می مانند!»

اما جدای این نظر نمی توان از نظر دور داشت که وقتی جوانان ما شغل مناسب در خور تحصیلات خویش را نمی توانند پیدا کنند و وقتی برای پرداخت شهریه های گزاف دانشگاه های غیردولتی باید هزینه های هنگفت بپردازند نتیجه همین وابستگی بی حد و حصر به خانواده پدید می آید. در شرایط فعلی با یک دید مقایسه ای نسبت به در آمد و قیمت مسکن و غیره... می بینیم جوانان کشور راهی دیگر جز گزیدن چتر والدین برای در امان بودن ندارند.

دکتر داور شیخاوندی نیز در این باره می گوید: «سیستم آموزشی کشور نیز متأسفانه جوانان را پس می زند؛ ساختمان های فرسوده غیر استاندارد در شأن علمی و پروردن آدم ها نیست. همه اینها سبب شده که جوانی که وارد محیط آموزشی می شود بدتر دچار دپرسیون شود این حالت در بین معلمین و دانش آموزان و دانشجویان مشهود است؛ این را باید بدانیم خشونت و افسردگی نتیجه فضاهای نامناسب و شکل شهر ها است!»

شاید این نظر درست باشد که اصولاً مردم ما مردمی فعل گرا نیستند و آنها با آرمان ها و اندیشه هایشان زندگی می کنند. این نظر که کنار رود نشین و گذر عمر ببین هم ریشه



نسل دیروز نسل زحمتکش و سختی کشیده ای بود. شاید نسل دیروز نمی خواست سختی ها و تلخکامی های خود و فرزندانش را تحمل کند نتیجه این شد که همه خواسته ها را بر آورده کرد بی آنکه بداند نسلی را پرورش می دهد وابسته به خانواده و بسیار شکننده...

در همین فرهنگ دارد...

به هر حال ایجاد فضاهای مناسب برای مشارکت جوانان در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی؛ تشویق و ترغیب جوانان به کار های گروهی و ورزشی و ترویج روحیه امیدواری شاید تنها راه آتش زدن تنبل خانه هایی باشد که سالیان بسیار دوز پادشاهان نادان آن را طراحی کرده اند.